

زمان ایجاد حق برای موصی له در وصیت تملیکی

دکتر ناصر فروهی^۱

ثریا عطائی^۲

چکیده :

در کتب فقهی اسلامی که مهمترین منبع حقوق مدنی ایران است به وصیت اهمیت فوق العاده و خاصی داده شده است. وصیت بر دو قسم است: «عهدی و تملیکی». وصیت عهدی ایقاع است و فقها و حقوقدانان معتقدند که قبول، در وصیت عهدی شرط نیست و فقط به وصی اجازه حق ردّ وصیت را در زمان حیات موصی داده اند و بعد از فوت موصی، حق ردّ وصیت وجود ندارد.

در وصیت تملیکی مشهور فقها عقیده دارند که قبول موصی له قبل از وفات موصی دارای ارزش و اعتبار است و قبول مجدد موصی له پس از فوت موصی لزومی ندارد. گاهی اتفاق می افتد که موصی له قبل از اعلام اراده خود و استیفاء حقیقت فوت می کند. در رابطه با این مسئله که حق قبول یا رد به ورثه یا وراث متوفی به ارث می رسد یا نه؟ گروهی معتقدند که، حق قبول وصیت به وراث موصی له منتقل می شود در صورتی که موصی له پیش از قبول وصیت از دنیا رفته باشد، برخی گفته اند: وصیت با مرگ موصی له باطل می شود، گروهی نیز قائل به تفصیل شده اند، بدین صورت که اگر موصی له در زمان حیات موصی بمیرد وصیت باطل است و اگر پس از وفات موصی بمیرد باطل نمی شود، گروهی نیز معتقدند که اگر غرض موصی، به شخص موصی له تعلق گرفته باشد با مرگ موصی له وصیت باطل می شود و گرنه وصیت باطل نمی شود.

کلیدواژه : وصیت، موصی، موصی له، ایجاد حق، انتقال حق

^۱ - استادیار و عضو هیأت علمی، دانشگاه تبریز.

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز.

مقدمه

گاهی شخص تمایل دارد برای زمان بعد از مرگ خود، کارهایی انجام داده و در اموالش تصرفاتی کند، شرع و حقوق این فرصت را در اختیار شخص قرار می دهد که بتواند به این خواسته خود برسد. برای رسیدن به این هدف، شریعت نهادی تحت عنوان «وصیت» ایجاد کرده و اجازه داده است هر شخصی تا ثلث اموالش را برای زمان بعد از مرگش وصیت کند. در قرآن، آیات زیادی وجود دارد که به طور صریح یا ضمنی وصیت را تجویز فرموده است. از جمله آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (بقره، ۲، ۱۸۰) و: «مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ». (نساء، ۴، ۱۱)

روایات زیادی نیز وجود دارد که مسلمانان را به وصیت کردن تشویق و تحریک می کند و گاهی شدت تأکید به اندازه ای است که بعضی از فقها با استفاده از اخبار، معتقد به وجوب وصیت شده اند. از جمله، این روایت که از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده است که فرمودند: «من لم يحسن وصيته عند الموت كان نقصا في مروته و عقله» یعنی: آنکه وصیت خود را هنگام مرگ نیکو نگرداند، نقصی در مروت و عقل دارد. (حلی، ۱۳۸۸ هـ ق، ص ۴۵۲)

بعد از انجام وصیت به نحو صحت توسط موصی، موصی له مختار است که وصیت را قبول کند یا آن را رد کند. طبق نظر مشهور فقها قبول یا رد موصی له بعد از فوت موصی معتبر است. ولی گاهی موصی له قبل از اعلان اراده خود فوت می کند. سؤالاتی که مطرح می شود این است که زمان قبول وصیت برای موصی له چه موقع است؟ و در صورت فوت موصی له قبل از اعلان اراده ی خود این حق می تواند به ورثه منتقل شود؟ قانون مدنی در خصوص انتقال حق قبول و رد وصیت به ورثه موصی له سکوت کرده است. در این مقاله سعی داریم به سؤالات فوق پاسخ دهیم.

۱- واژه شناسی

در بین اهل لغت در ریشه واژه وصیت، اختلاف نظر وجود دارد، این اختلاف بین فقها نیز ملاحظه می شود. بعضی وصیت را اسم مصدر از (وصی، یصی، صیه) و به معنی «وصل والحق» می دانند، یعنی وصل می کند چیزی را به دیگری. (واسطی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲۰، ص ۲۶۹) شیخ طوسی در مبسوط می فرماید: «الوصیة مشتقة من وصی یصی و هو من الوصل و معناه أنه یصل تصرفه بما یكون بعد الموت ما قبل الموت، (طوسی، ۱۳۸۷ هـ ق، ج ۴ ص ۳) علامه در تذکره الفقها می فرماید: «هی مشتقة من قولهم وصی الیه بكذا یصیه صیه اذا وصل به و ارض و اسیه ای متصله البنات فسمی هذا التصرف وصیه لما فیه من وصله القریة الواقعة بعد الموت بالقریبات المنجزة فی الحیوة فكأنه وصل تصرفه فی حیاته بتصرفه بعد مماته» (حلی، علامه، همان، ص ۴۵۲) و ابن ادریس در سرائری

فرماید: «الوصیة مشتقة من وصی یصی، و هو الوصل، و معناه أنه یصل تصرفه بما یكون بعد الموت ما قبل الموت» (حلی، ابن ادریس، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۳، ص ۱۸۲) این سه فقیه معتقدند، دلیل اینکه این گونه تصرفات را وصیت گفته اند آن است که شخص موصی تصرفات در زمان حیاتش را به تصرفات بعد از مرگ متصل، نموده است.

اما مرحوم سید محمد کاظم یزدی می فرماید: « و هی إما مصدر وصی یصی بمعنی الوصل حیث إن الموصی یصل تصرفه بعد الموت بتصرفه حال الحیاة و إما اسم مصدر بمعنی العهد من وصی یوصی توصیة أو أوصی یوصی إیضاء » (یزدی، ۱۴۰۹ هـ ق، ج ۲، ص ۸۷۶) ایشان معتقدند که اگر مصدر وصی یصی و ثلاثی باشد به معنای وصل است یعنی موصی، تصرفات بعد از مرگش را به تصرفات زمان حیاتش وصل می کند. اما اگر چهار حرفی و اسم مصدر باشد به معنای عهد است. و ارتباط آنرا با معنای حقوقی وصیت چنین بیان می کند که: وصیت، نوعی تعهد است لذا تعهد های معلق به مرگ را « وصیت » می گویند.

به نظر شیخ انصاری؛ وصیت، اسم مصدر رباعی و به معنای عهد است، برای اینکه الفاظ مشتقه از این ماده که در کتاب و سنت آمده، همه به معنای عهد و پیمان است. (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ هـ ق، ص ۲۴)

اما در قرآن، هر جا که واژه وصیت به صورت چهار حرفی استعمال شده، در معنای عهد استعمال شده است، مانند آیات:

« ... ذالکم و صائکم به لعلکم تعقلون » (انعام، ۶، ۱۵۱)

« ... إذ و صائکم الله بهذا ... » (انعام، ۶، ۱۴۴)

« ... و لقد و صینا الذین اوتوا الکتاب ... » (نساء، ۴، ۱۳۱)

« ... و صینا الإنسان بوالدیه حملته ... » (لقمان، ۳۱، ۱۴)

« ... أو صانی بالصلاة و الزکاة ... » (مریم، ۱۹، ۳۱)

« ... أو صاوا به بل هم قوم طاعون ... » (الذاریات، ۵۱، ۵۳)

در تمام آیات فوق واژه مذکور به معنای « عهد » به کار رفته است. (محقق داماد، ۱۳۷۸ هـ ش

، ص ۲۱)

به نظرمی رسد که معنای « وصل » مفهوم و ویژگی ماهیت حقوقی وصیت را در برابر سایر اعمال حقوقی بهتر نشان می دهد، ولی «عهد» مایه اختلاط و نقض است. چراکه در بیشتر وصایا، از جمله زمانی که موصی شخصی را وصی قرار می دهد، هیچگونه تعهدی در مقابل او ندارد؛ وصی موظف است که اراده موصی را به موقع اجرا گذارد. اما در وصیت تملیکی، اطلاق تعهد به تصرفی که

اثر مستقیم آن « تملیک » است، درست به نظر نمی‌رسد. در حالی که معنی « وصل » هم اختصاص به وصیت دارد و شامل سایر تصرفات نمی‌شود و هم شامل همه انواع وصایا میشود. (کاتوزیان، ۱۳۶۹، ص ۲۴)

۲- تعریف واقسام وصیت

فقههای متقدم، تعریفی از وصیت که جامع افراد و مانع اغیار باشد و تمامی افراد و مصادیق وصیت چه تملیکی و چه عهدی را شامل شود ارائه نداده اند و تمامی تعاریف بیان شده توسط فقها با نوعی ایراد مواجه است.

مرحوم محقق در شرایع، وصیت را اینگونه تعریف کرده است: « و آن مالک گردانیدن عینی یا منفعتی است بعد از وفات. » (محقق، حلی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۸۳) ایرادی که بر این تعریف گرفته اند این است که از واژه « تملیک » استفاده شده است که شامل وصیت « تملیکی » می‌شود و شامل وصیت عهدی مانند ولایت بر اطفال و مجانین نمی‌شود و وصیت « عهدی » تحت عنوان « وصایت » را مستقلاً مطرح می‌کند. (محقق داماد، همان، صص ۲۵ - ۲۴) شهید اول در تعریف وصیت چنین فرمودند: « و فی الشرع هی تملیک العین، أو المنفعة بعد الوفاة » (عاملی، شهید اول، ۱۴۱۷ هـ ق، ج ۲، ص: ۲۹۵) یعنی تملیک عین یا منفعت یا تسلط بر تصرفی پس از مرگ. شهید ثانی ایراداتی بر تعریف شهید اول وارد کرده است، از آن جمله: وصیت به عتق که نه تملیک عین است و نه منفعت و نه تسلط بر تصرف و همچنین وصیت به ابراء مدیون. (شهید ثانی، ۱۳۸۸، ج ۸، ص ۲۲۱) به دلیل عدم تعریف جامع و صحیح از وصیت، فقهای متأخر در کتب خود قبل از تعریف وصیت آن را به «وصیت تملیکیه و وصیت عهدیه» تقسیم کرده‌اند.

گروهی از فقها به دلیل اینکه وصیت عهدیه و تملیکیه نیز نمی‌تواند شامل تمام مصادیق وصیت شود موارد دیگری را بر آن افزوده اند و همه را در کنار یکدیگر بیان کرده اند. امام خمینی در تحریر الوسیله می‌فرماید: «وصیت یا تملیکیه است مثل این که وصیت می‌کند به چیزی از ترکه‌اش برای زید. و وصیت کردن به مسلط شدن بر حق، ملحق به تملیکیه می‌شود. و یا عهدیه است مثل اینکه وصیت می‌کند به آنچه که به تجهیزش یا به اجیر گرفتن برای حج یا نماز برایش یا مانند اینها تعلق دارد و یا فکیه است که به فک ملک تعلق دارد، مانند وصیت کردن به آزاد نمودن.» (خمینی، ۱۴۲۵ هـ ق، ج ۳، ص ۱۶۳) مرحوم سید محمد کاظم یزدی می‌فرماید: « هی إما تملیکیه أو عهدیه و بعبارة أخرى إما تملیک عین أو منفعة أو تسلط علی حق أو فک ملک أو عهد متعلق بالغیر أو عهد متعلق بنفسه کالوصیة بما یتعلق بتجهیزه » یعنی وصیت یا تملیکی است و یا عهدی. به عبارت دیگر یا تملیک عین و منفعت است یا تسلط بر حق یا فک ملک یا عهد متعلق به غیر یا عهد متعلق به خود موصی، مانند

وصیت به تجهیز (کفن و دفن) (یزدی، همان، ج ۲، ص ۸۷۶). در تعریف دیگر گفته شده است: « انشاء امری است که اثر آن معلق به فوت است. خواه این امر تملیک، رایگان و مستقیم مال یا دستور تصرف در آن با فک ملک و اسقاط حق و نصب وصی، ادای واجبات مالی و مانند اینها باشد.» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۵۹) همچنین: « وصیت عبارت است از استیفاء حق، که معلق بر فوت استیفاء کننده باشد.» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱، ص ۳)

قانون مدنی نیز بدون آنکه تعریفی از وصیت کند در ماده ۸۲۵ آنرا به دو قسم «تملیکیه و عهدیه» تقسیم کرده است و مقرر می دارد: «وصیت بر دو قسم است: تملیکی و عهدی» قانون مدنی در ماده ۸۲۶ مقرر می دارد: « وصیت تملیکی عبارت است از اینکه کسی عین یا منفعتی از مال خود برای زمان بعد از فوتش به دیگری مجاناً تملیک کند.

وصیت عهدی عبارت است از اینکه شخصی یک یا چند نفر را برای انجام امر یا تصرفات دیگری مأمور می نماید. وصیت کننده موصی، کسی که وصیت تملیکی به نفع او شده است موصی لهمورد وصیت موصی به و کسی که به موجب وصیت عهدی، ولی بر مورد ثلث یا بر صغیر قرار داده می شود وصی نامیده می شود.»

علامه حلی وصیت را چنین تعریف می کند: « الوصیة تملیک عین او منفعه بعد الموت تبرعا » (حلی، علامه، همان، ص ۴۵۲) تبرعی بودن وصیت تملیکی در تعریف بسیاری از فقهای عامه آمده است. از جمله حنفیه که می گوید: الوصیة تملیک مضاف إلى ما بعد الموت بطریق التبرع. (جزیری، ۱۴۱۹ هـ، ج ۳، ص ۳۷۳) مبنای تبرعی بودن وصیت تملیکی ظاهر نصوص و فتاوی فقهاء در مورد وصیت است که از مدلول آنها استفاده می شود که وصیت بایستی مجاناً صورت گیرد، بنابراین وصیت تملیکی تبرعی است. قانون مدنی از نظر مشهور تبعیت کرده و کلمه مجاناً را در تعریف خود قید کرده است. یعنی تملیک در مقابل عوض نباشد و موصی در مقابل تملیک به موصی له عوضی دریافت نکند در غیر این صورت وصیت تملیکی در مقابل عوض باطل است به بیان دیگر در صورتی که موصی، به موجب وصیت یکی از عقود معاوضی را بعد از فوت خود منعقد سازد، وصیت باطل است. نکته دیگر که در تعریف قانون مدنی قابل توجه است، این است که قانونگذار قید مجانی را در مورد وصیت تملیکی به کار برده و در وصیت عهدی، آن را بیان نکرده است به همین جهت بعضی از حقوقدانان جایز بودن گرفتن اجرت، توسط وصی را از آثار تفاوت بین وصیت عهدی و تملیکی می دانند.

باید گفت که این نتیجه گیری دارای خدشه است، چرا که گرفتن اجرت در چنین مواردی از آثار اجرای وصیت است نه ذات وصیت و ذات وصیت بلا عوض است. همچنین در صورتی که

موصی در مقابل گرفتن عوضی وصایت را به وصی اعطا کند این وصیت عهدی مجانی نبوده و بدون تردید باطل است. (محقق داماد، همان، صص ۲۹ - ۲۷)

۳- ماهیت حقوقی وصیت

در رابطه با وصیت عهدی بین فقها و حقوقدانان اختلاف نظر وجود ندارد و طبق نص صریح ماده ۸۳۴ ق.م که بیان می دارد: «در وصیت عهدی قبول شرط نیست ...» وصیت عهدی، ایقاع است و فقط به وصی، حق ردّ وصیت عهدی را داده است تا او را بیش از اندازه در تنگنا قرار ندهد. اما در رابطه با وصیت تملیکی بین فقها و حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد و در این مورد نتوانسته اند به اجماعی برسند. گروهی معتقدند که عقد است و گروه دیگر معتقد به ایقاع بودن هستند، قانون مدنی نیز نتوانسته یکی از دو نظر را انتخاب کند و سکوت را بر بیان ترجیح داده است.

علامه معتقد است که وصیت، عقد است و بیان می دارد: «فلا یملک الموصی له الوصیة الا بالقبول لان الوصیة عقد فلا یتحقق الا بین اثنین عن تراض منهما و الرضى من الامور الباطنة فلا بد من لفظ يدل علیه» (حلی، علامه، همان، ص ۴۵۳) یعنی: موصی له بدون قبول، مالک نمی شود. زیرا وصیت عقدی است که متحقق نمی گردد، مگر بین دو نفر با تراضی هر دو و چون رضایت، امر قلبی است بایستی به وسیله لفظ ابراز گردد. محقق نیز قبول موصی له را لازم می داند و بیان می دارد: «و ینتقل بها الملك إلى الموصی له بموت الموصی و قبول الموصی له و لا ینتقل بالموت منفردا عن القبول علی الأظهر» (محقق حلی، همان، ج ۲، ص ۱۸۹) یعنی: با وصیت، مال الوصایه از موصی به موصی له، به واسطه فوت موصی و قبول موصی له منتقل می شود و مال به واسطه فوت موصی بدون قبول موصی له منتقل نمی شود. همچنین محقق حلی در مختصر النافع می فرماید: «الوصیة تملیک عین أو منفعة، أو تسلیط علی تصرف بعد الوفاة. و یفتقر إلى الإیجاب و القبول.» (حلی، محقق، ۱۴۱۸ هـ ق، ج ۱، ص ۱۶۳) یعنی: وصیت تملیک عین یا منفعت یا تسلیط بر تصرف بعد از مرگ است و آن احتیاج به ایجاب و قبول دارد.

فقهاء عامه نیز اکثرا قبول را جزء ارکان اصلی وصیت می دانند. (جزیری، همان، ج ۳، ص ۳۷۳) شهید اول می فرماید: «و قبول وصیت، رضایت و خشنودی است.» (شهید ثانی، همان، ج ۸، ص ۲۲۲) ایشان قبول را شرط می دانند و معتقدند که وصیت، عقد است.

شهید ثانی بیان می دارد، فقها در رابطه با قبول سه قول دارند:

«و إنّما الخلاف فی أنّ قبول الموصی له هل هو معتبر فی انتقال الملك إليه بالموت، بمعنى كونه شرطاً فی الملك، أم تمام السبب المعتبر فيه، فلا يحصل الملك بدون أصل، أو يعتبر فی الجملة أعمّ مما ذكر، أو لا يعتبر أصلاً بل ینتقل إليه الملك علی وجه القهر كالإرث لا بمعنى استقراره له كذلک، بل

بمعنی حصوله متزلزلا فیستقر بالقبول و یبطل استمراره بالردّ فینتقل عنه به إلی ورثه الموصی؟ فهذه أقوال ثلاثه.» (عاملی، شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۱۱۷) یعنی آیا، قبول موصی له در انتقال ملک به او با موت موصی معتبر است یا اصلاً اعتباری ندارد، بلکه ملک به وی قهراً همانند ارث منتقل می‌گردد؟ و یا این که: هر چند اعتبار ندارد ولی انتقال به صورت متزلزل حاصل می‌شود و استقرار آن به قبول بستگی دارد و در صورت ردّ، باطل شده و ملک به ورثه موصی بر می‌گردد؟

در عبارات فوق، فقها بین وصیت عهدی و تملیکی تفاوتی قائل نشده‌اند و به صورت مطلق بیان کرده‌اند که قبول در وصیت لازم است.

سید محمد کاظم یزدی بر خلاف فقهای فوق وصیت را به دو قسم عهدیه و تملیکیه تقسیم کرده و بیان کرده است: «الوصیة العهدیة لا تحتاج إلی القبول و کذا الوصیة بالفک کالعتق و أما التملیکیة فالمشهور علی أنه یعتبر فیها القبول جزءاً و علیه تكون من العقود أو شرطاً علی وجه الكشف أو النقل فیکون من الإیقاعات و یحتمل قویاً عدم اعتبار القبول فیها بل یکون الرد مانعاً و علیه تكون من الإیقاع الصریح» (یزدی، همان، ج ۲، ص: ۸۷۸) یعنی: وصیت عهدیه و همچنین وصیت به فک مانند عتق احتیاجی به قبول ندارد. ولی در وصیت تملیکیه مشهور فقها معتقدند که قبول لازم است و جزئی از وصیت است که در آن صورت وصیت، از عقود محسوب می‌شود و یا آنکه قبول شرط است و این شرط، یا شرط ناقل است یا شرط کاشف که در اینصورت از ایقاعات محسوب می‌شود. احتمال قوی این است که، قبول معتبر نباشد، ولی ردّ مانع باشد، بنابراین باز هم از ایقاعات خواهد بود.

برخی از دکترین حقوق مدنی معتقد به ایقاع بودن وصیت هستند. (جعفری لنگرودی، همان، ص ۵). همچنین با دقت در ظاهر ماده ۸۲۷ ق.م که مقرر می‌دارد: «تملیک به موجب وصیت محقق نمی‌شود مگر با قبول موصی له پس از فوت موصی.» کلام قانونگذار مجمل است و به صراحت معلوم نمی‌شود که نظر بر عقد بودن وصیت دارد یا ایقاع بودن، ولی قبول را کاشف از زمان فوت می‌داند، نه ناقل. چرا که تملیک را معلق بر قبول کرده ولی زمان آنرا پس از فوت قرار داده است. این نظر مطابق با مشهور است. بنابراین «تأیید نظری که وصیت را عقد می‌داند ترجیح دارد، از ظاهر ماده ۸۲۷ ق.م هم نمی‌توان گذشت. منوط ساختن تحقق تملیک به قبول موصی له، نشانه نقض سبب آن پس از انشاء وصیت و فوت است زیرا، اگر وصیت به عنوان سبب تملیک کامل باشد، بی‌گمان نفوذ حقوقی هم دارد و اثر مطلوب انشاء کننده را به دنبال خود می‌آورد پس باید پذیرفت که کمال سبب، در ماده ۸۲۷ ق.م منوط به جمع ایجاب و قبول است و چنین ماهیتی را باید عقد شمرد، هر چند که سایر اوصاف قرارداد در آن جمع نباشد.» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، صص ۶۴ - ۶۳)

در رابطه با عقد و ایقاع بودن وصیت، در مجموع پنج دیدگاه وجود دارد:

- « - قبول جزء وصیت و بدون آن وصیت باطل است.
 - قبول شرط ناقل است .
 - قبول شرط کاشف است.
 - قبول هیچ گونه اعتباری ندارد بلکه ردّ مانع است.
 - قبول هیچ گونه اعتباری ندارد و ردّ نیز دخالتی ندارد و وصیت از عوامل انتقال قهری است. »
 (محقق داماد، همان، ص ۳۵)

با توجه به نظرات فوق به جزء دو مورد اخیر، قبول اعتبار دارد و تملیک بدون آن محقق نمی گردد. نهایتاً طبق دیدگاه اول که قبول را جزء وصیت می داند وصیت، از عقود است و طبق سایر دیدگاه ها وصیت از ایقاعات می باشد. در ماده ۸۲۷ ق. م کلام مجمل است و معلوم نیست که از سه دیدگاه فوق که قبول را لازم می داند به کدام وجه تمایل دارد. (محقق داماد، همان، صص ۳۶ - ۳۵) همچنین مواردی وجود دارد که نیاز به قبول است ولی ایقاع می باشد، مانند عقد وقف. علاوه بر آن، وصیت، عملی است که مورد نظر و خواست موصی بوده و اصولاً عقد نیست که تحقق آن بر پایه دو رکن (عمل بایع - عمل مشتری) باشد، بلکه یک رکن بیشتر نداشته و همانا عملی است که از اراده موصی ناشی می شود و در نتیجه ایقاع بودن آن قوی تر است، اگر چه مالکیت موصی له نسبت به موصی به نیازمند قبول باشد، ولی قبول وی نقشی در تحقق وصیت نداشته و مکمل عمل وصیت نخواهد بود بلکه عنصر قبول در ورود موصی به، به ملکیت موصی له موثر است. (محقق داماد، همان، ص ۴۱)

۴- زمان قبول وصیت

زمان طبیعی قبول وصیت پس از مرگ موصی است. برای این که تملیک، معلق به فوت است و برای آن دوران انشاء می شود اما موصی می تواند پیش از فوت از وصیت خود رجوع کند. ماده ۸۲۷ ق.م بیان می دارد: «تملیک به موجب وصیت محقق نمی شود، مگر با قبول موصی له پس از فوت موصی.»

در رابطه با زمان قبول وصیت بین فقها اختلاف نظر وجود دارد، این که آیا لازم است قبول بعد از فوت موصی انجام شود یا آن که موصی له می تواند قبل از وفات موصی نیز مورد وصیت را قبول نماید، بعضی مانند طباطبایی در مستمسک العروه الوثقی معتقدند که «قبول» صرفاً بایستی پس از وفات موصی انجام گردد و قبل از وفات او فاقد هر گونه ارزش و اعتبار است. (طباطبایی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۱۴ ص ۵۳۹) مشهور فقها معتقدند که قبول موصی له قبل از وفات موصی دارای ارزش و اعتبار است یعنی اگر موصی له قبل از وفات موصی وصیت را قبول کند، بعد از وفات موصی نیازی به قبول مجدد

نیست. قانون مدنی نظر مشهور را پذیرفته است و در ماده ۸۲۹ ق.م.بیان می دارد: «قبول موصی له قبل از فوت موصی مؤثر نیست و موصی می تواند از وصیت خود رجوع کند، حتی در صورتی که موصی له، موصی به را قبض کرده باشد.» و ماده ۸۳۰ ق.م.مقرر م دارد: «نسبت به موصی له ردّ یا قبول وصیت بعد از فوت معتبر است بنابراین اگر موصی له قبل از فوت موصی وصیت را ردّ کرده باشد بعد از فوت، آن را قبول و موصی به را قبض کرد دیگر نمی تواند آن را ردّ کند لیکن اگر قبل از فوت قبول کرده باشد بعد از فوت، قبول ثانوی لازم نیست.»

قبول قبل از وفات هر چند اعتبار دارد اما مانع رجوع موصی یا موصی له نخواهد بود و موصی می تواند قبل از فوت از وصیت خود رجوع کند، هر چند که موصی له قبول کرده باشد. همچنین موصی له نیز می تواند بعد از مرگ موصی وصیت را ردّ کند حتی اگر در زمان حیات موصی وصیت را قبول کرده باشد. قانون مدنی در ماده ۸۲۹ و صدر ماده ۸۳۰ این نکته را متذکر شده و نباید تصور کرد که مفاد ماده ۸۲۹ و صدر ماده ۸۳۰ با ذیل ماده ۸۳۰ متناقض است، چنین تعارضی وجود ندارد، دلیل عدم تأثیر قبول قبل از وفات صرفاً معنایش مجاز بودن موصی نسبت به رجوع از وصیت خویش و یا موصی له نسبت به ردّ وصیت می باشد. (محقق داماد، همان، صص ۵۰-۴۹)

۵- فوت موصی له و انتقال حق قبول و ردّ به ورثه او

باید بدانیم که، اختلاف در عقد و ایقاع بودن وصیت و نقش قبول در وقوع تملیک درقائم مقامی وارثان موصی له آثار مهمی دارد. کسانی که معتقد به ایقاع بودن وصیت هستند، مرگ موصی له پس از موصی را بی اهمیت می دانند. برای این که با فوت موصی، حق موصی له محقق می شود و موصی به، جزء دارایی موصی له شده و به میراث می رسد. اما اگر موصی له قبل از موصی بمیرد تردید دارند چرا که، حق در دوران تعلیق است و صورت خارجی به خود نگرفته تا جزء ترکه محسوب شود و در صورت فوت موصی له بعد از موصی عقیده چندان به جانشینی ورثه درباره حق قبول ندارند و معتقدند که موصی به باید بر طبق قواعد ارث بین ورثه موصی له تقسیم شود. اما گروهی که معتقد به عقد بودن وصیت هستند مرگ موصی له را در حکم از بین رفتن زمینه ایجاد یکی از دو رکن وصیت می دانند و به ناچار به روایات معصومین روی می آورند و از آنجا که خبر محمد بن قیس درباره مرگ موصی له پیش از موصی صراحت دارد، این فرض را می پذیرند و تردید را متوجه صورتی می کنند که موصی له بعد از موصی بمیرد و نتواند وصیت را قبول کند. (کاتوزیان، ۱۳۶۹، ص ۳۵۸) هرگاه موصی له قبل از قبول و ردّ فوت نماید در رابطه با این مسئله که حق قبول یا ردّ به ورثه یا وراث متوفی به ارث می رسد یا نه، بین فقها چهار نظریه وجود دارد:

۱- «حق قبول وصیت به وارث موصی له منتقل می شود در صورتی که موصی له پیش از قبول وصیت از دنیا رفته باشد، خواه در زمان حیات موصی فوت کند یا پس از آن، بنابر مشهور.

۲- برخی گفته اند: وصیت با مرگ موصی له باطل می شود.

۳- گروه سوم تفصیل داده اند، بدین صورت که اگر موصی له در زمان حیات موصی بمیرد وصیت باطل است و اگر پس وفات موصی بمیرد باطل نمی شود.

۴- قول قوی تر آن است که اگر غرض موصی، به شخص موصی له تعلق گرفته است با مرگ موصی له وصیت باطل می شود وگرنه وصیت باطل نمی شود.

شهید اول نظر اول را پذیرفته و شهید ثانی نظر چهارم را در شرح لمعه پذیرفته و گفته است که شهید اول در دروس، نظر آخر را پذیرفته است. (شهید ثانی، ۱۳۸۸، ج ۸، ص ۲۲۹) امام خمینی در تحریر الوسیله فرموده است که: «اگر موصی له در حیات موصی یا بعد از مرگ او، قبل از آنکه ردّ یا قبولی از او صادر شود، بمیرد ورثه اش در ردّ و قبول آن، جای او می باشند، پس با قبولشان، مالک موصی به می شوند؛ مانند مورثشان در صورتی که موصی از وصیتش برنگردد. (امام خمینی، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۱۶۷)

یکی از حقوقدانان در کتاب خود در این باره چنین می گوید: اگر موصی له پیش از این که قبولی خود را نسبت به وصیت تملیکی اظهار کند فوت کند آیا حق قبولی وصیت که پس از وصیت برای موصی له پدید آمده به ورثه او به ارث می رسد؟ «در کتاب وصیت اثبات کردیم که: اولاً - وصیت تملیکی ایقاع است. ثانیاً - ایقاع احسان است یعنی ایقاع مبتنی بر احسان است مانند طلاق نیست که مبتنی بر احسان نباشد. ثالثاً - ثمره حقوقی این ایقاع، «ملک ان یملک» است یعنی موصی بموصی له این حق را می دهد که او با اظهار قبول وصیت بتواند خود را مالک موصی له بگرداند. به این ترتیب، حق «ملک ان یملک»، حقی است که طعم مالی دارد و در ذات آن، استعداد اینکه بارث برسد نهفته است. بنابراین مانعی برای اینکه این حق از راه وراثت، به ورثه موصی له برسد وجود ندارد. قول مشهور در فقه امامیه نیز همین است فرق نمی کند که موصی له قبل از موصی مرده باشد یا بعد از او. حدیثی هم در این مورد هست.

تبصره - ایجاب موصی در وصیت تملیکی یک ایقاع است و اثر حقوقی آن یک حق مالی است بنام (ملک ان یملک) در واقع این حق ملک ان یملک است که به ارث می رسد نه حق قبول وصیت. «(لنگرودی، ۱۳۸۴، ج اول، صص ۳۶ - ۳۵)

یکی دیگر از بزرگان حقوق در این باره می گوید: «حق قبول به ورثه موصی له منتقل نمی شود. در صورتی که موصی له قبل از آنکه وصیت را قبول یا ردّ کند بمیرد، حق قبول به ورثه او منتقل

نمی شود، خواه آنکه موصی له قبل از فوت موصی مرده باشد و خواه بعد از آن، زیرا قبول حق مالی نیست تا مانند اموال به ورثه منتقل گردد، بنابراین وصیت باطل می شود همچنان که در کلیه عقود است، علاوه بر آنکه در عقود دیگر هر گاه ایجاب گوینده قبل از قبول طرف عقد بمیرد، عقد نیز باطل می شود زیرا آثار ایجاب به فوت او زائل می گردد. از طرف دیگر نظر موصی در وصیت واگذاری مال به شخص موصی له است و توجهی به ورثه او ندارد یعنی در حقیقت شخصیت موصی له علت عمده وصیت می باشد. دو روایت نیز این امر را تأیید می نماید. قول مزبور بر خلاف مشهور است. (امامی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۷۴)

حقوقدان دیگری چنین نظر دارد: « سکوت قانونگذار نشانه این است که وصیت را تابع قواعد عمومی می داند، مگر این که وصیت ایقاع تلقی شود و به مقتضای آن که تملیک با اراده موصی تحقق می یابد، وراثت را قائم مقام حق موصی له در تملک موصی به شمرد. در هر حال، اگر از قرائن چنین برآید که موصی مایل بوده است مفاد ایجاب برای وراثت موصی له باشد یا احراز شود که موصی له پیش از مرگ به طور ضمنی وصیت را پذیرفته است صلاحیت وراثت در فرض نخست و تملک موصی به در فرض دوم ترجیح دارد، به ویژه که شهرت طرفداران قائم مقامی وراثت در فقه نیز این تفسیر را تأیید می کند. » (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۷۲)

۶ - ادله موافقان و مخالفان به ارث رسیدن حق قبول و رد

۱ - ۶ ادله موافقین حق قبول و رد

مشهور فقهای امامیه معتقد به انتقال حق « قبول و رد » به ورثه موصی له می باشند و در تأیید ادعای خود به روایاتی استناد کرده اند که در ذیل به بعضی از آنها اشاره می شود :

- روایتی که محمودون ثلاثه در کتابهای خودشان نقل نموده اند، در آن روایت آمده است که امام محمد باقر (ع) فرمود: « رَجُلٌ أَوْصَى بِأَخْرَجَ - وَالْمُوصَى لَهُ غَائِبٌ فَتَوَفَّى الْمُوصَى لَهُ - الَّذِي أَوْصَى لَهُ قَبْلَ الْمُوصَى - قَالَ الْوَصِيَّةُ لِرِثِ الَّذِي أَوْصَى لَهُ - قَالَ وَ مَنْ أَوْصَى لِأَخَدٍ شَاهِدًا كَانَ أَوْ غَائِبًا - فَتَوَفَّى الْمُوصَى لَهُ قَبْلَ الْمُوصَى - فَالْوَصِيَّةُ لِرِثِ الَّذِي أَوْصَى لَهُ - إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ فِي وَصِيَّتِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ. » (عاملی، حر، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۳۳۳ و قمی، صدوق، ۱۴۱۳ هـ ق، ج ۴، ص ۲۱۰) یعنی: هر کس برای کسی وصیت کند، خواه حاضر باشد، خواه غائب و موصی له قبل از موصی بمیرد، وصیت برای وراثت موصی له خواهد بود، مگر آن که موصی قبل از موت خویش از وصیت خود رجوع نموده باشد.

- سابطی می گوید: از حضرت امام محمد باقر (ع) سؤال کردم « عن رَجُلٍ أَوْصَى إِلَيْهِ - وَ أَمْرِي أَنْ أُعْطِيَ عَمَّا لَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ شَيْئًا - فَمَاتَ الْعَمُّ فَكَتَبَ أُعْطِيَ وَرَثَتَهُ. » (عاملی، حر، همان، ج ۱۹، ص ۳۳۵ و کلینی، ابو جعفر، ۱۴۰۷ هـ ق، ج ۷، ص ۱۳) یعنی: سؤال کردم راجع به مردی که به من وصیت

نموده مبنی بر اینکه به عمومی او در هر سال چیزی اعطاء نمایم ولی عمومی وی فوت کرده است. امام نوشت: به ورثه او تحویل ده.

۲- ۶ ادله مخالفین انتقال حق قبول و ردّ

محمد بن مسلم نقل می کند: «سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى لِرَجُلٍ - فَمَاتَ الْمُوصَى لَهُ قَبْلَ الْمُوصَى قَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ.» (عاملی، حر، همان، ج ۱۹، ص ۳۳۵ و طوسی، ابو جعفر، ۱۴۰۷ هـ ق، ج ۹، ص ۲۳۱) از حضرت درباره شخصی که برای شخص دیگر وصیت کند و موصی له قبل از فوت موصی وفات نماید، سؤال کردم آن حضرت فرمود: «چیزی نیست». استنباط کرده اند که منظور امام (ع) بطلان وصیت است.

بعضی از بزرگان با توجه به رویارویی روایات موافق و مخالف فوق، معتقدند که بدون تردید روایات دسته اول ترجیح دارند. زیرا علاوه بر اعراض و رو گرداندن مشهور، از روایات دسته دوم که باعث تضعیف آنان می گردد و نیز خللهای سندی در آن روایات، دلالت جملات مندرج در روایات مزبور که مورد استناد اقوال مخالف قرار گرفته اند چندان واضح نیست. زیرا کلام معصوم (ع) مبهم بوده و معلوم نیست منظور آن حضرت چیست، شاید مراد از جمله «چیزی نیست» که امام در پاسخ مسئله فرمودند این باشد که مرگ موصی له خللی در وصیت وارد نمی کند، بلکه به قوت خود باقی است و حق قبول به وراثت موصی له منتقل می شود. مستند قول مشهور، ظاهراً تنها همان روایات است که اشاره شد و گرنه مقتضای قواعد، خلاف آن است. زیرا محتوای ایجاب، تملیک مال به موصی له است نه وارث او و لذا قبول باید توسط خود او صورت گیرد نه شخص دیگر و توجیهاتی که توسط بعضی فقها گاه و بیگاه در جهت تقویت مشهور مطرح گردیده چندان قابل دفاع نیست همچنین حق بودن قبول محل تأمل است و به احتمال قوی حکم است نه حق، و ثانیاً اگر چه حق بودن را هم بپذیریم ولی انتقال اینگونه حقوق که مختص مورث است به ورثه بی گمان قابل پذیرش نیست. (محقق داماد، همان، ص ۵۵)

در فقه اهل سنت قول مشهور این است که اگر موصی له در زمان حیات موصی بمیرد وصیت باطل می شود. لکن جمهور فقهای عامه معتقدند: حق قبول و ردّ، در صورت فوت موصی له قبل از قبول و ردّ بعد از فوت موصی، به ورثه منتقل می شود. چون حق برای مورث ثابت شده و بعد از مرگ او برای وارث ثابت می شود به خاطر فرمایش پیامبر (ص) که فرمودند: «حقی که از میت بر جای مانده از آن وارث است.» (وهبه الزحیلی، ۱۴۳۱ هـ ق، ج ۸، ص ۲۹)

ماده ۸۵۲ ق.م.مقرر می دارد: «اگر حمل در نتیجه جرمی سقط شود موصی به، به ورثه او می رسد، مگر اینکه جرم مانع ارث باشد.» این ماده بهترین دلیل بر تأیید نظری است که ورثه موصی له که

پیش از قبول فوت کرده منتفع از وصیت می شوند و عدم اعلان اراده موصی له قبل از فوت، مانع انتقال موصی به، به ورثه موصی له طبق مقررات نمی شود. (جعفری لنگرودی، همان، ص ۱۲۴)

۷- نحوه ی توارث

عمومات ادله ارث که شامل آیات ارث و روایات می شود بر توارث حقوق نیز دلالت دارد، با وجود اختلاف نظر در قائم مقامی وراث موصی له و اینکه امری خلاف قاعده است، شهرت قائم مقامی ورثه در فقه و گرایش اخلاقی مربوط به اجرای اراده متوفی، عاملی است که نباید آنرا نادیده گرفت خصوصاً که در موارد سکوت قانونگذار، ناچار باید از این فتاوا الهام گرفته شود. حق قبول وصیت تملیکی بین چند وارث به نحو توزیع است و هر کس به نسبت سهم الارث خود حق قبول و رد وصیت را دارد در صورتی که بعضی ورثه موصی له، وصیت را رد و تعدادی قبول کنند، نسبت به سهم کسانی رد نموده اند وصیت باطل شده و نسبت به سهم کسانی که قبول کرده اند صحیح است. از آنجائی که، لفظ ورثه عام است، شامل زوج یا زوجه هم می شود و آنان نیز حق قبول یا رد وصیت را به ارث می برند با توجه به اصلاحیه ماده ۹۴۶ ق.م موصی به اگر زمین هم باشد زوجه موصی له از آن ارث می برد. در ماده ۹۴۶ جدید می خوانیم: «زوج از همه اموال زوجه ارث می برد و زوجه در صورت فرزند دار بودن زوج، یک هشتم از عین اموال منقول و یک هشتم از قیمت اموال غیر منقول اعم از عرصه و اعیان ارث می برد و در صورتی که زوج هیچ فرزندی نداشته باشد سهم زوجه ۱/۴ از همه اموال به ترتیب فوق است.»

نتیجه گیری:

وصیت نهاد فقهی و حقوقی است، که علاوه بر دو دلیل از کتاب و سنت، مسلمانان در طول تاریخ اسلام از زمان پیامبر (ص) تا کنون، آن را جایز شمرده، در هر عصر و دیاری به آن عمل کرده اند و کسی آن را رد یا انکار نکرده است و بدین ترتیب یک قضیه مشهور گشته است. وظیفه هر انسانی است که در طول حیات، در صورت امکان مالی، حسنات و صدقاتی را در راه خدا به مستحقان بدهد، حال اگر انسانی در این مورد کوتاهی کرده باشد، می تواند تحت عنوان وصیت، قسمتی از مال خود را برای جبران آنچه انجام نداده به نیازمندان اهداء کند تا از این طریق ثواب آخرت را برای خویش کسب نماید.

وصیت بر دو قسم است: وصیت عهدی و وصیت تملیکی. وصیت عهدی ایقاع است و هیچ اختلافی بین فقها و حقوقدانان در این مسئله نیست. ولی در مورد وصیت تملیکی در عقد و ایقاع بودن اختلاف نظر وجود دارد. قبول، در وصیت عهدی شرط نیست اما با توجه به اینکه در وصیت عهدی، غرض اصلی موصی شخص وصی است در صورتی که وصی در زمان حیات موصی وصیت را رد

نکرده باشد حق ردّ وصیت را بعد از فوت موصی ندارد اگر چه جاهل به وصیت باشد، مگر آنکه از انجام آن عاجز و ناتوان باشد. لذا چون شخصیت وصی برای موصی مهم بود در صورت فوت وصی ورثه او جانشین وی نمی شوند و تعیین وصی در صورت لزوم با حاکم شرع است. ولی در وصیت تملیکی با قبول موصی له در زمان حیات موصی نیازی به قبول مجدد بعد از فوت موصی نیست. اگر موصی له قبل از اعلان اراده خود فوت کند، قول مشهور، جانشینی ورثه موصی له است و از آنجا که حق قبول به نحو توزیعی است می توانند وصیت را به نسبت سهم خود قبول یا ردّ کنند و سهم اعلی یا ادنی خود را ببرند.

فهرست منابع :

الف - منابع عربی

- ۱ - جزیری عبدالرحمن - غروی، سید محمد- یاسر مازح، الفقه علی مذاهب الاربعه و مذهب اهل البيت عليهم السلام وفقاً لمذهب اهل البيت عليهم السلام، بیروت، دارالثقلین، (۱۴۱۹ هـ ق)
- ۲ - حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکره الفقهاء (ط - القدیمة)، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، (۱۳۸۸ هـ ق)
- ۳ - حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، (۱۴۱۰ هـ ق)
- ۴ - حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الامامیه، قم، مؤسسه المطبوعات الدینیّه، (۱۴۱۸ هـ ق)
- ۵ - شیخ انصاری، رساله فی الوصایا، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، (۱۴۱۵ هـ ق)
- ۶ - طباطبایی، سید محسن، مستمسک العروه الوثقی، قم، مؤسسه دار التفسیر، (۱۴۱۶ هـ ق)
- ۷ - طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، المکتبه المرتضویه لاحیاء لآثار الجعفریه، (۱۳۸۷ هـ ق)
- ۸ - _____، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، (۱۴۰۷ هـ ق)
- ۹ - عاملی، حر، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، (۱۴۰۹ هـ ق)
- ۱۰ - عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشریعه فی فقه الامامیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، (۱۴۱۷ هـ ق)
- ۱۱ - عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، (۱۴۱۳ هـ ق)

۱۲ - قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، (۱۴۱۳ هـ ق)

۱۳ - کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الاسلامیه)، تهران، دار الکتب الاسلامیه، (۱۴۰۷ هـ ق)

۱۴ - واسطی، زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر للطباعه، (۱۴۱۴ هـ ق)

۱۵ - وهبه الزحیلی، ا.د، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق، دارالفکر، (۱۴۰۴ هـ ق)

۱۶ - یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، العروه الوثقی فیما نعم به البلوی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، (۱۴۰۹ هـ ق)

ب - منابع فارسی

۱ - قرآن کریم، ترجمه، الهی قمشه ای، تهران، انتشارات حر، بی تا

۲ - امامی، سید حسن، حقوق مدنی در شفعه، وصایا و ارث، تهران، انتشارات اسلامی، (۱۳۸۸)

۳ - بروجردی عبده، محمد، حقوق مدنی، تهران، انتشارات مجد، (۱۳۸۰)

۴ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، وصیت - ارث، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، (۱۳۷۱)

۵ - _____، دوره حقوق مدنی، ارث، تهران، گنج دانش، (۱۳۸۴)

۶ - حلی، محقق، ترجمه فارسی شرایع الاسلام، ابوالقاسم ابن احمد یزدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، (۱۳۷۴)

۷ - خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، علی اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، (۱۴۲۵ هـ ق)

۸ - _____، حاشیه بر رساله ارث ملا هاشم خراسانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، (۱۴۲۰ هـ ق)

۹ - عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، ترجمه و تبیین شرح المعه، علی شیروانی، قم، انتشارات دار العلم، (۱۳۸۸)

۱۰ - کاتوزیان، ناصر، وصیت در حقوق مدنی ایران، تهران، نشر یلدا، (۱۳۶۹)

۱۱ - _____، دوره مقدماتی حقوق مدنی، درسهای از شفعه، وصیت، ارث، تهران، میزان، (۱۳۸۲)

۱۲ - محقق داماد، سید مصطفی، بررسی فقهی و حقوقی وصیت، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، (۱۳۷۸)